

پوچ سالاری!

آقای عباس عبدی با گویشی اندازی طی مقاله‌ای «تتلو» و اقبال کثیری از جوانان قلاش و عیاش به تتلو را هشداری تلقی کرده که محصول آموزش ایدئولوژیک جوانان توسط متولیان امر و بالاخص اصولگرایان است و بر همین روال ایشان را فراخوان به پاسخگوئی کرده!

هر چند دغدغه مزبور مسموع است و نمی‌بایست سیاست‌های انقباضی و برخوردهای انسدادی و بالتبع واکنش انفجاری این بخش از جوانان نسبت به آن بخش از کنشهای آمرانه مملکداران را نادیده انگاشت. اما نقد آقای عبدی نیز قابل مناقشه و مخدوش است و مُبَدَّیْن همه حقیقت و واقعیت نیست.

آقای عبدی در امتداد احتجاج خود به ضرس قاطع خطاب به اصولگرایان اظهار داشته:

غیر ممکن است تأکید می‌کنم، غیر ممکن است که در میان ۲۰۰ کشور جهان، کشوری را پیدا کنیم که تا این حد میان فرهنگ رسمی آن با فرهنگ واقعی و کف خیابان آن شکاف و حتی تناقض وجود داشته باشد (!)

برخلاف ادعای جناب عبدی گریزی از این واقعیت نمی‌توان داشت که در ایران اصولگرایان و اصلاح طلبان هر دو به یک اندازه از ناحیه دنیادیدگی مهجورند و همین مهجوری مانع از آن شده تا بتوانند از واقعیات ولو غیرقابل دفاع موجود در دنیا اطلاع و آگاهی و شناخت میدانی و واقع بینانه داشته باشند!

بر همین اساس است که برخلاف ادعای صد در صدی آقای عبدی مبنی بر منحصر بفرد بودن قلاشی‌ها و عیاشی‌ها از نوع تتلوئی در ایران، مشابه این کنسرت‌ها و چنان اطوارها و چنین گفتمان‌ها سالها است در غرب مرسوم بوده و برخورداری این بخش جامعه از گندآبه‌هایی بمنظور هم‌آوایی و هم‌افزایی سال‌ها است در غرب برسمیت شناخته شده هر چند و برخلاف ادعای آقای عبدی این گندآبه‌ها با فرهنگ رسمی جامعه غربی نیز برخورداری از زاویه و بعضاً تناقض نیز می‌باشد.

علیرغم این نمی‌بایست از این نکته غفلت کرد که تتلوئیزم پدیده‌ای بدیع نیست آنچه بدیع است رسانه‌مند شدن این پدیده به مدد مدرنیته و ابزار مدرنیته و فضای مجازی است!

بقول رنه گنون در دنیای مدرن، کمیت مبنای تاویل همه چیز است بدون آنکه «آن همه چیزها» ارزشی عمق داشته باشد. لذا آمار بالا داشتن پدیده‌ای مانند «تتلو» بمعنای اعتبار داشتن این پدیده نیست. همان گونه که تا قبل از سیطره فضای مجازی و در دنیای کاغذ و در جهانی

با کثیری رسانه جدی و محتوایی و معرفت‌اندیشانه باز هم بالاترین تیراژ به ماهنامه پورنوگرافیک «پلی‌بوی» تعلق داشت! تعلق که ارزشی واجد اعتبار برای پلی‌بوی نمی‌شد!

جناب آقای عبدی - بیرون از تکلف‌گریزی از این واقعیت نمی‌توان داشت که ثلاثی دکترشریعتی کماکان موضوعیت دارد و در جهانی محاط در تثلیث «پاکان» و «پلیدان» و «پوچان» شوربختانه این «پوچان» هستند که این ثلاثی را احاطه کرده و ناصوابانه آنرا در انحصار اکثریتی خود گرفته‌اند!

این واقعیت را نیز نباید نادیده انگاشت که مدیوم ارتباطات در عصر حاضر از مدیوم گفتمانی و نوشتمانی به زبان باصره و سامعه و خطابه و بساوه سوئیچ کرده و اقبال پیدا کرده!

جناب آقای عبدی - نگاهی به تعداد فالوئرهای خود در تلگرام بیاندازید! به زحمت به ۸۴۰۰ می‌رسد! فالوئرهای اینجانب نیز در اینستا به زحمت مرز ۲۰۰۰۰ نفر را رد کرده!

این واقعیت دنیای جدید است که جهان رسانه در سلطه سمعی و بصری‌ها قرار گرفته که لوازم و لواحق خود را می‌طلبند و واقعیت این رسانه‌های نوین کم عمقی و در عین حال پُر مخاطبی است.

مخاطب امروز ذهنی تنبل پیدا کرده و دیگر حوصله خواندن متون را نداشته و ترجیح^۱شان گرفتن لقمه‌های سمعی و بصری و تغذیه ذهنی از طریق صدا و تصویر است.

بر همین منوال است که جوانان امروز غالباً بجای آنکه حوصله مطالعه و خواندن متون تخصصی و کارشناسی را داشته باشند ترجیح می‌دهند

ببینند و گوش دهند!

نگاهی به آمار خجالت‌آور تیراژ چاپ کتاب و ضریب مطالعه در ایران بیاندازید!

تتلو مبتذل‌ترین و در عین حال پر مخاطب‌ترین بخش از واقعیت جهان نوین‌مان است.

نگاهی به سایت‌های آقایان رائفی‌پور و زیباکلام بیاندازید! اتفاقاً و بالنسبه این دو نیز ولو در دو سطح متفاوت از زمره پُر مخاطبان در دنیای سایبر و فضاها مجازی و غیرمجازی‌اند، لیکن علیرغم اختلاف سطح «هر دو» در یک چیز مشترک‌اند و آن تبحر و توسل‌شان به امر خطابه و خطیب‌محوری است که عنصر اصلی در آن «مدیوم شنیداری» است که از طریق ایجاد وجد و بهجت «نرویک» در مخاطب شورآفرینی کرده و بدون عمق اندیشگی دامن زننده به مناسبات «مُرید و مُراد» بین طرفین می‌گردند.

جناب آقای عبدی

ویژگی «این عصر» و «این نسل» ویژگی نوینی نیست و تنها ابزار تحصیل منویاتشان نوین شده! ایشان همان پوچان از ثلاثی شریعتی‌اند که همواره و در طول تاریخ اکثریت بوده‌اند و اینک تنها به یُمن و برکت مدرنیته از فرصت «بهتر دیده شدن» و «بیشتر دیدن و شنیدن» برخوردار شده‌اند.

اما این «واقعیت مبتذل» را نیز بیش از حد بولد و منتسب به یک جناح سیاسی کردن نیز نوعی تراخم سیاسی است!

صرف‌نظر از انکارناپذیر بودن ابتدالی بنام تتلو و تتلوئیزم اما کم لطفی است اگر همه عرصه هنر و رسانه در ایران را نیز سیاه‌نمایانه بنام تتلوئیان مصادره نمائیم.

واقعیت آنست که عفونتی بنام تتلو و تتلوئیزم بخشی از انحطاط مبتلابه نزد جوانان ایران است و در همین جامعه و در همین کشور به وفور جوانان دیگری موجودند که با ادبیاتی فاخر و بیانی نافذ و اشعاری متمایز عرصه هنر و خوانش و رامش و خرامش کشور را در حال میدان‌داری و عهده‌داری‌اند.

تتلو همان قدر در جامعه ایران انکارناپذیر است که در جبهه مقابل چاووشی‌ها و زندوکیل‌ها خواجه امیری‌ها افتخارآمیزند.

#داریوش سجادی

هیولائی خائف!

رُمان «جادوگر شهر اُز» بقلم «فرانک باوم» که در ۱۹۳۹ با کارگردانی «ویکتور فلمینگ» سینمایی شد با خلق صحنه‌های الوان و شخصیت‌های مهربان توانست به اثری ماندگار در حافظه تاریخی قرن بیستم مبدل شود.

دوروتی دخترکی شجاع و سلیم نفس که مقهور مهابت خوفناک جادوگر نشد و همین پایمردی به دوروتی کمک کرد تا بفهمد در پشت چهره دژم و وحشتناک «جادوگر شهر اُز» مردی ناتوان و رقیق‌القلب نشسته که می‌کوشد ضعیف‌النفسی خود را با تشبث به لُغْزخوانی و اخافه‌سالاری استتار و ما به ازا کند!

ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا را از حیث سایکولوژیک می‌توان نزدیک‌ترین نمونه به کاراکتر «جادوگر شهر اُز» محسوب کرد که هر چند می‌کوشد در فاهمه رقیبان و حریفان خود را در قامت هیولائی قدرتمند و

اراده‌گرا و خوفناک تداعی کند اما در کمتر از یک سال مانده به پایان دوران ریاست جمهوری‌اش دیگر کمتر کسی است که قاهریت و مهارت وی را جدی بگیرد و ترامپ در عمل نشان داد پشت آن «اراده معطوف به قدرت و شدت» نحافتی نداشته که بصورتی پاتالوژیک بشدت خائف و خشونت‌گریز است.

انهدام پهباد ارتش ایالات متحده نخستین سیلی محکم ایران به ترامپ بود که برخلاف انتظار و رغم «تصور شدت عمل توسط این رجزخوان کاخ سفید» نشان داد پهلوان مزبور بُرزوئی پنبه‌ای است و بی‌عملی وی در فردای انفجار پالایشگاه عربستان نیز حامل این پیام به دولتمردان ریاض شد که آن «غول قاهر» تفنگش خرابه! فشنگم نداره! خودشم خوابه!!!

علی‌احال این غول خائف اکنون در بزنگاه دیگری قرار گرفته و خیز جسورانه کنگره در تصاحب دموکرات‌ها جهت استیضاح ترامپ می‌تواند نقطه عطفی برای ماندن یا نماندن ترامپ در کاخ سفید باشد.

کنگره آمریکا با توسل به استیضاح ترامپ مرتکب ریسک بزرگی شد. واقعیت آنست که دست کنگره از حیث ادله حقوقی برای شکست دادن ترامپ چندان پُر نیست و به همین منوال اگر دموکرات‌ها استیضاح را ببازند که «امری است محتمل» آنگاه این فرصت برای ترامپ فراهم خواهد شد تا «مظلوم‌نایانه و قهرمانانه» بتواند بر تارک اقبال شهروندان با محبوبیتی تصاعدی فاتح دور دوم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شود.

امری که می‌تواند از جانب ایران استقبال شود!

برخلاف انتظار «ترامپ دور دوم» برای ایران می‌تواند ترامپی مقرون به صرفه باشد. مقرون به صرفگی ترامپ بازگشت به یک سنت نانوشته در کاخ سفید دارد که همه روسای جمهور آمریکا در دور دوم به اعتبار دور آخر ریاست جمهوری‌شان دیگر خود را مُقید به باج دادن به لابی قدرتمند یهود در آمریکا (ایپک) و به تبع مُقید به خاصه خرجی برای اسرائیل نمی‌دانند و بر این اساس آنک «ترامپ تاجر» این فرصت را خواهد داشت تا بدون نیاز به پهلوان‌نمایی پسیکولوژیک اینک عاقلانه و تاجرانه بین ایران و عربستان دست به انتخاب بزند.

#داریوش_سجادی

لبخند دیپلما تیک!

خندیدن و بشاشیت هر چند ارزش است اما دنیای دیپلماسی آداب خود را دارد و قهقهه در شان یک دولتمرد آن هم در ترازوی عالم رتبه نیست!

خنده در دنیای سیاست مشتمل بر لبخند و تلخند و زهرخند و نیشخند است!

متانت و وقار و تشخیص اصلی ترین توقع از یک دیپلمات عالی رتبه آن هم در نشست های عالی سیاسی و دیپلماتیک با طرف های خارجی است!

نهاد دیپلماسی دولت «تدبیر و امید» مذاکره که بلد نبود!

مبارزه هم که بلد نیست!

کاش لا اقل مشق خندیدن و درست خندیدن می کرد!

#داریوش سجادی

لواشک آلو!

رفتار «سعید ملائی» جودوکاری که بدلیل احتراز از مقابله با حریف اسرائیلی فرصت کسب مدال طلا در مسابقات قهرمانی جهانی جودو در توکیو را کراحتاً واگذار کرد، مؤید یک نابسامانی جدی در ساختار ورزش ایران است!

صورت قضیه شفاف است و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بدلیل برسمیت شناخته نشدن رژیم صهیونیستی توسط ایران و موجودیت نامشروع حکومت اسرائیل، ورزشکاران ایرانی پیرو سیاست گذاری سازمان ورزش ایران از مبارزه با حریفان اسرائیلی در رقابت های ورزشی استنکاف میورزند.

این در حالی است که «ملائی» در حسرت و رغبت به طلای المپیک ۲۰۲۰ با رفتاری ساختارشکنانه از بازگشت به ایران اجتناب و رسماً و علناً اعلام کرد: زیر پرچم کمیته بین المللی المپیک و در تیم پناهندگان به مصاف رقیب اسرائیلی اش می رود و می کوشد با تمرین و پشتکار طلای

المپیک ۲۰۲۰ را تصاحب کند!

نارفتگی ملای با اردوی جودوی ایران و دهان کجی وی نسبت به سیاست تنزه طلبانه ایران نسبت به حکومت غیرقانونی اسرائیل محصول مناسبات «مدال محورانه» در فونداسیون ورزش ایران است که طی آن اخلاق قربانی اشتهار می‌شود!

اخلاق در ورزش نقطه عزیمت یک ورزشکار در حفاصل دو رویکرد «پهلوانی» تا «قهرمانی» است!

قدر مسلم این ورزش اخلاق محور است که اثبات کرده ظرفیت آن را دارد تا تاریخ ورزشی جهان را م‌زین به مفاخر ورزشکاری کند که می‌توانند شجاعت نه گفتن به مدال را با نجابت توأم با برابری‌شان به پلشتی‌ها، مابه‌ازای استجابت پهلوانی خود از جانب مردم کنند! زنده یاد «تختی» اگر برای مردم‌اش عزیز است عزت‌اش مدیون مدال‌های طلایش نبود!

عزت تختی مدلول صولت مردانه و حشمت پهلوانانه و سلوک خاضعانه‌اش با مردم و خروج تهمته‌ها‌اش با نامردمان‌اش بود!

ورزشکاران ایران اگر نمی‌توانند «تختی» شوند کاش لااقل «محمدعلی» باشند که طلای المپیک‌اش را در اعتراض به منع ورودش به رستوران سفیدپوستان به رودخانه اوهایو پرتاب کرد!

زنده‌یاد علی حاتمی در «حسن کچل» به حلاوت «فخر پهلوانانه» را با «وهم قهرمانانه» به با هجوی نازک‌اندیشانه، ماندگارانه شفافسازی کرد:

حسن کچل: خسته نباشی پهلون

پهلون: پاینده باشی جوون

حسن کچل: از کدوم جنگ میایی پهلون؟

پهلون: جنگ؟

حسن کچل: آره ، جنگ با اژدهای هزارپای هفت سر!

پهلون: گفتی اژدها؟

حسن کچل: شایدم دیوا

پهلون: دیوا؟

حسن کچل: آره پهلون

پهلون: تو از پهلونای قصه حرف می‌زنی، من پهلون قصه نیستم.

حسن کچل: مگه تو پهلون نیستی؟

پهلون هستم اما پهلون قصه نیستم!

حسن کچل: پس تو از کجا میایی؟

پهلون: از مسابقه

حسن کچل: از مسابقه؟ مسابقه دیوکُشی؟

پهلون: بازم میگه دیو! نه بابا با آدم! آدم با آدم ، حریف با

حریف ، ولی مٹہ دو تا دوست ، دو تا ورزشکار.
حسن کچل: ورزشکار؟
پہلوون: آره ، من سنگ ہفتاد منی رو بلند کردم.
حسن کچل: از روی کدوم چاہ؟
پہلوون: بازم میگہ چاہ!
حسن کچل: از جلو کدوم چشمہ؟
پہلوون: چشمہ؟
حسن کچل: آره همون چشمہ کہ آبش بہ رو مردم شہر بستہ اس.
پہلوون: من سنگو از رو زمین صاف بلند کردم!
حسن کچل: زدیش رو سر دیوا؟
پہلوون: بازم میگہ دیوا! من سنگو گذاشتم سرجاش!
حسن کچل: چرا؟
پہلوون: واسہ اینکہ اگہ یہ بند انگشت اشتباہ می‌کردم ، بازندہ
بودم ، آخہ گوش تا گوش داور نشستہ بود!
حسن کچل(طعنہ زنان): خستہ نباشی پہلوون(!)
پہلوون: پایندہ باشی جوون.
حسن کچل: ولی آخہ دیوا چی می‌شن؟
پہلوون: من دارم از حالا خودمو واسہ بہار آیندہ آمادہ می‌کنم.
حسن کچل: پس تو فکرتی؟!
پہلوون: میخوام تو اون بہار سنگ صدمنی رو وردارم.
حسن کچل: کہ دوبارہ بذاری سرجاش؟
پہلوون: آره بہ یاری حق!
حسن کچل: لواشک آلو!
پہلوون: چی؟
حسن کچل: برگہی ہلو!!
پہلوون: چی؟؟
حسن کچل[] (ناامید): خستہ نباشی پہلوون!
پہلوون : پایندہ باشی جوون!!!
#داریوش_سجادی

ساکنان کاخ شیشه‌ای!

فرای آثار نظامی و اقتصادی حمله به پالایشگاه نفتی سعودی این عملیات از حیث محتوا برخوردار از هوشمندی بالائی بود تا حدی که بخوبی توانست اهدافی فرای پالایشگاه «بقیق» را در عمق استراتژیک ریاض، مورد اصابت قرار دهد.

در مقام تشبیه کروزهای اصابت کرده به پایانه آمریکائی «آرامکو» حکم تدبیر حاذقانه حکیمی را داشت که در «گلستان» بیتابی غلام در کشتی و وحشت وی از دریا را با افکندش در مهیب و نهیب خروشان دریا تشفی داد و غلام مصیبت دیده در بازگشت به کشتی «آرام گرفت» و بصرافت افتاد که:

قدر عافیت آنی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

ریاض تا قبل از حملات ۱۴ سپتامبر بدون توجه و تطفن به شدت آسیب‌پذیری‌اش از یک جنگ محتمل در منطقه، به لطائف الحیل می‌کوشید تا واشنگتن را ترغیب و تشجیع به جنگ نیابتی با ایران کند.

مالیخولیای آل‌سعود این امکان را به ایشان نمود تا بفهمند بر فرض ورود مستقیم ارتش ایالات متحده به جنگ با ایران باز هم این عربستان است که بمثابه گوشت مقابل توپ بهترین و نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین هدف در جنگ مفروض است و تاسیسات و تجهیزات و تمهیدات‌اش، خوش‌دست‌ترین هدف کم‌هزینه برای کروزهای از نوع عملیات ۱۴ سپتامبر خواهند بود!

عملیات ۱۴ سپتامبر و عمق استراتژیک مورد اصابت قرار گرفته در این عملیات قبل از «بقیق» و «خریص» فاهمه دولتمردان ریاض را مورد اصابت قرار داد و با صراحت و شفافیت به ایشان فهماند:

آنرا که خانه «نئین» است بازی نه این است! و آنانکه در کاخ شیشه‌ای نشسته‌اند و جبروت‌شان با سنگریزه‌ای می‌شکند عقلاً و قهراً بیشتر موظفند از تنش احتراز جویند. ولو آنکه دلخوش به استتار فتوری و زبونی خود پشت قوای مسلحه مهتران آمریکائی‌شان باشند!

لکن اولیه و چند روزه حکام سعودی در فردای عملیات ۱۴ سپتامبر را باید ناشی از شوک و غافلگیری ریاض تلقی کرد که فهمید در جنگی مفروض با ایران ولو آنکه ریاض‌شان در کنف حمایت «ترامپ» نیز باشد علی‌ایحال هزینه اصلی و خسارت قطعی بر عهده و ذمه حکومتی است که مجبور است با ایران همسایه باشد! و اگر مختصر عقلی در مخیله سعودی باقی مانده در آنصورت می‌بایست غلامانه گوشه‌نشینی در کشتی عافیت «همزیستی مسالمت‌آمیز» با ایران را وجه همت خود قرار دهند! هر چند دولتمردان سعودی هنوز هم تا آن اندازه ذکاوت ندارند تا

بفهمند:

ترامپ مرد جنگ نیست و به تعبیر خودش تخصصش دوشیدن پستان گاوهای
شیرده کاخهای شیشه ای سعودی است!

...

#داریوش سجادی

حمله پهپادی یمنی ها و نا بودی ال سعود

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/09/video_2019_9_16-19_15_27_474_hIN.mp4

نا بودی عربستان

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/09/video_2019_9_16-16_4_1_20_668_llc.mp4

شیطانیزم ایرانی!

حجت الاسلام علیرضا پناهیان در سخنرانی پیش از خطبه های نماز جمعه
تهران ابراز داشتند:

اختلاف نظر در جامعه اسلامی باعث برکت است اما دوقطبی کردن جامعه
رفتار منافقانه است و در جامعه ما هم سالها است که شکل گرفته ...

دو قطبی سازی باعث ایجاد دیکتاتوری رسانه‌ای می شود و شایسته سالاری از بین می رود. خدا لعنت کند کسانی را که به دو قطبی سازی دامن می زنند و همه را متهم و منتسب به یک جناح می دانند. این لعنتی‌ها اجازه نمی دهند جامعه به پیش برود. صهیونیست‌ها این دو قطبی سازی را در اکثر کشورها ایجاد کردند.

...

دو قطبی‌سازی سنتی است سیئه در مناسبات رفتاری ایرانیان که هر چند به درستی توسط پناهیان نشانه‌گذاری شده اما توسط ایشان به خوبی آسیب‌شناسی نشده.

برخلاف باور پناهیان دو قطبی‌سازی در ایران امری است متقدم و ربطی به فتنه‌گری صهیونیست‌ها نداشته و خاستگاه‌اش برگرفته از منطق باینری است.

منطق باینری یا «صفر و یکی» مستحکم‌ترین سازه استدلالی در حوزه گزاره‌های ابطال‌ناپذیر (قطعیت‌ها) است هم چنان که همین منطق از آن درجه از استعداد برخوردار است تا با ورودش به جهان گزاره‌های ابطال‌پذیر (نسبیت‌ها) مبدل به مخرب‌ترین و مناقشه‌آمیزترین استنتاجات منطقی شود.

مخرب‌ترین کاربرد منطق باینری زمانی است که این منطق «سترونا» با یک شیفت گفتمانی از جهان آنتولوژی یا بودشناسانه Ontology به جهان آگزیولوژی یا ارزش‌شناسانه Axiology میان‌بُزر زده و جا علانه از «بودها» اخذ استنتاجات ارزش داورانه کند.

ریزش منطق باینری از جهان گزاره‌های ابطال‌ناپذیر به جهان گزاره‌های ابطال‌پذیر ریزشی است که محصولش نامحدود تلقی شدن پدیده‌های محدود، خواهد بود.

خط فاحش در چنین شیفت گفتمانی آنجاست که علیرغم معسور بودن جهان «هست‌ها» لیکن در نگاه ارزش‌شناسانه «تفاوت» بین پدیده‌ها را مبنای «تبعیض» بین آن پدیده‌ها تلقی می کنند!

منطق باینری ناظر بر مفاهیم مطلق و گزاره‌های ابطال‌ناپذیر است. مفاهیمی همچون:

هستی یا عدم – صدق یا کذب – روشنائی یا عدم روشنائی – خدا یا غیرخدا – خیر یا شر

ریزش منطق باینری از حوزه آنتولوژی (بودشناسی) به ساحت آگزیولوژی (ارزش‌شناسی) را می توان گرانیگاه خلق و بسط «ایدئولوژی شیطان» محسوب کرد که طی آن شیطان تفاوت خود با انسان را و «بود» از «آتش خود» را ملاک تمایز و تفاخر و ارجحیت و ارشدیت و افضلیت و تَشَخُّص و تَكَبُّر خود بر «بود» از «خاک انسان» قرار می دهد.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَتَّخِذَ إِذًا مَّرَءُتُكَ ۖ قَالَ

أَنَّا خَيْرُ مِذَّةٍ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

خدای متعال بدو (شیطان) فرمود:

چه چیز تو را مانع از سجده (آدم) شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی؟ پاسخ داد که من از او بهترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای. (آیه ۱۲ سوره اعراف)

در چنین بدآیندی، منطق شیطان ناظر بر «ارزشگذاری خویش‌گامانه» بر تفاوت‌های «هستی‌شناسانه» است.

ایدئولوژی که طی آن تفاوت‌های ذاتی و ریخت‌شناسانه Morphologic ملاک ارجحیت‌های ارزش‌داورانه قرار می‌گیرد و به تَبَع تَقَایید به چنین تفرعنی است که «تفاوت» مبنای «تمایز» قرار گرفته، بدون التفات به آنکه تفاوت‌ها قاصر از آنند تا بتوانند مبنای تمایزها شوند.

سیاه و سفید، «فقر و غنی»، «شهری و روستائی»، «باسواد و بی‌سواد»، «زن و مرد» هر چند متفاوتند اما چنین تفاوتی جز به اعتبار تنزه اخلاقی و پارسائی رفتاری، نمی‌تواند افاده معنای مزیت و فضیلت و برتری و تمایز و ارجحیت و ارشدیت یکی بر دیگری کند. ایرانیان به لحاظ تاریخی و به اقتضای آموزه‌های تحریف‌شده زرتشتی، آلوده‌ترین ملت‌ها به منطق باینری‌اند!

به اعتبار ابتلای ایرانیان به منطق باینری امکان ندارد پاسخ یک ایرانی به یک «پرسش مفروض» در قبال یک «انسان مفروض» مبنی بر آنکه «آقای ایکس چگونه انسانی است؟» بیرون از دو گانه «آدم خوبی است» یا «آدم بدی است» چیز دیگری باشد.

این تقریباً از محالات است چنانچه توقع شود یک ایرانی در پاسخ به پرسش فوق فرضاً بگوید:

آقای ایکس فردی خوش خُلق اما در عین حال کاهل است و هم چنان که آدمی راستگو است اما ضریب مسئولیت‌پذیری‌اش پائین است. از نظر روانی فردی برون‌گرا و خیر و اهل انفاق است. خانواده دوست و اجتماعی است اما در عین حال محافظه‌کار هم هست و ضریب ریسک‌پذیری‌اش پائین است. خوش لباس و خوش بیان و مبادی آداب است اما مناسباتش با خانواده پدرسالارانه است و در مناسبات اجتماعی رفیق باز و تفرج‌طلبند و غیره.

توقع شنیدن چنین پاسخی از یک ایرانی چیزی در حد محال است! برای چنین «ایرانی مفروضی» دادن پاسخ در «دو گانه باینری» بمراتب سهل‌تر و مقبول‌تر از آنست تا خود را در پاسخ‌های فسفرسوز کثیرالابعاد و ذو جنبتین معطل و معذب نماید!

برای چنین ایرانی مفروضی تنها دو گزینه محلی از اعراب دارد:

خوب یا بد
انسان یا قدیس است یا ابلیس!
یا اهورا است یا اهریمن!
یا خیراست یا شر!
یا درست است یا غلط!
یا سیاه است یا سفید!
یا فرشته است یا دیو!
یا پاک است یا پلید!
یا قهرمان است یا هیولا!
یا راهبه است یا فاحشه!
یا مدرن است یا سنتی!
یا شهری است یا دهاتی!
یا باشعور است یا بی شعور!
یا باسواد است یا بیسواد!
یا روشنفکر است یا مرتجع!
یا آلامُد است یا اُمُل!
یا دنیوی است یا اخروی!
یا علمی است یا دینی!

از زمان حاکمیت منطق بایرنی در ناخودآگاه تاریخی غالب ایرانیان،
یک دوگانه جعلی و آنتاگونیستی از «علم و دین» و «دنیا و آخرت» و
«معنویت و مادیت» در ناصیه ایشان مهر شده که مبنای همه داورها و
دانائی‌های ایشان قرار دارد!

آخرین و نقدترین و نزدیک‌ترین نمونه از چنین بدآیندی نزد ایرانیان
را می‌توان در شهرآشوبی سال ۸۸ ملاحظه کرد که طرفین در بدخیم‌ترین
حالت ممکن همه وجوه سرریز منطق بایرنی از جهان گزاره‌های ابطال
ناپذیر به جهان گزاره‌های ابطال پذیر را توامان تجربه و عهده‌داری
کردند!

خیزشی آپارتایدی که به اقتفای «منطق بایرنی» طرفین مدعی برتری و
تفاخر «ذاتی خود» در مقابل کهتری و سفلگی ذاتی «طبقه مقابل خود»
بودند و هستند!

شورش که به اقتفای آلودگی محتوم‌شان به «ایدئولوژی شیطانی» جبراً
و قهراً گریزی از این ثنویت تحمیلی و خودخواسته و خودساخته
نداشته و ندارند تا «محمود احمدی‌نژاد» را عُمّاره همه رذائل و
خبائث و سیئات و دنائات بفهمند و هم زمان «میرحسین موسوی» را
شُدآیندی از همه فضائل و محاسن و مکارم و مواهب موجود در جهان
بشریت فهم و اقبال کنند! و هم زمان وارونه همین معادله در سوی
دیگر جبهه برای «محمود قدیس» و «میرحسین ابلیس» هم‌آوردی و هل من

مبارزی می‌کرد و می‌کند!

ثنویت باینری نقطه مقابل وحدانیت مَدَنِشی و نِزاهت رَوَشی و طهارت بینشی در فاهمه قاطبه ایرانیان است که مَنجر به شیطان‌زدگی خُلُقِی و انانیت عمقی و فهم ذوقی ایشان از خود و خوشآیندها و ناخوشآیندهای سلیقه‌ای‌شان، شده است!

داریوش سجادی

قاتل سحر خدایاری کیست!؟

سحرخدایاری را باید نماینده نسلی تلقی کرد که در گنداب سیاست‌بازی و غرقآب ندانم‌کاری و تعفن ذائقه‌سازی‌های مهوع مشتی بندباز سیاسی کشته شد؟

سحرخدایاری را به کفایت می‌توان نماد و نماینده نسلی قلمداد کرد که لامحاله کم وزنی عقلی و بی‌وزنی هویتی خویش را چلیپاکشی می‌کنند! نسلی که در نقطه تباین با نسل دیروزی است که در دهه پنجاه برخلاف سحرخدایاری و هم‌ترازان سحرخدایاری دغدغه‌شان نشستن در استادیوم و جیغ زدن برای ۱۱ نفر مشنگ‌تر از خودشان نبود!

نسل دیروز اگر قهری داشت و قهرمانی

اگر دردی داشت و درمانی!

قهر و درد و قهرمان و درمان را از بطن مطالعات فلسفی و مکاشفات عقلی‌اش احصا و استحصال می‌کرد.

دغدغه‌های نسل من را فرانتس فانون و برتراند راسل و آندره ژید و مارسل پروست و جمیله بوپاشا و شریعتی و جلال و نهضت حسینی قیام عاشورا نشانه گذاری می‌کرد!

حتی خوانندگان نسل من ام‌کلثومی بود که در جنگ شش روزه آنچنان میتهجانه در بسیج سربازان مصری خواند که بعدها مناخیم بگین در توجیه قتل‌عام سفاکانه تلزعترا گفت اگر ام‌کلثوم در ۶۷ آنچنان سربازان مصری را به وجد نمی‌آورد ما نیز در تلزعترا آنچنان نمی‌کردیم!

نسلی که اگر هم خودزنی می‌کرد جان شیرین‌اش را فدیة آرمان‌های بلند آزادی و استقلال و مبارزه با استعمار و استبداد می‌کرد.

شوربختی است که با نسلی مواجه‌ایم که دغدغه‌اش فوتبال و نشستن در استادیومی شده که برون دادش مشتی الدنگ بی‌سواد و بد دهان‌اند که

کل افتخارات ملیشان با بلع میلیاردها تومان پول بی زبان، زنگ
تفریح شدن برای فوتبال باشگاه های حرفه ای جهان است!
نسلی که آنچنان مغزشوئی شده که سطح مطالباتش تا زوال نشستن در
استادیوم و جان دادن برای آن نشیمنگاه منحوس تنازل یافته!
ام‌کلثوم‌شان نیز ساسی مانکنی شده که جنتلمن است! و خانومش هم
جندرم! و آن روان‌پریش نیز قهرمان‌شان شده که از بطن دنیای
کالاانگاری به زن، کورعقلانه با بیرق روسری‌های سفید سحر را قربانی
نگاه جنسیتی به زنان در ایران قلمداد می‌کند.
سحر را شماتت نبایست کرد.
سحرها را به استادیوم راه ندهید
مردها را نیز به استادیوم راه ندهید
اساساً گِل بگیرد درب دنیای فوتبال ایران را که خروجی اش همه چیز
هست جز ورزش!
سحر را خدا داد اما فوتبال مبتذل و منحنی ایران و تنازل مطالبات
نسل جوان به چنین انحطاط و ابتدالی سحر و سحرهای بیشمار را از
ما گرفته و می‌گیرد.
کاش عدلیه ایران نیز قبل از دغدغه نشیمن‌گاه دخترکان ایران در
استادیوم کمی هم سودای ارتقای اندیشه و عقل و معرفت و شعور این
دخترکان را عهده داری می‌کرد!
#داریوش_سجادی

تحریم های اخیر امریکا علیه ایران

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/09/video_2019_9_4-15_29_8_857_Tly.mp4